موضوع: ملاک حقیقت و صدق

چیستی نفس الامر

یکی از مباحثی که در بحث حقیقت باید مورد بررسی قرار گیرد نسبت حقیقت و نفس الامر است. گفته شد حقیقت به معنای مطابقت ادراک و حکم ذهنی با واقعیت عینی می باشد. معمولا در این تعریف بعد از واژه واقعیت و یا به جای آن از واژه نفس الامر استفاده می شود. اما نفس الامر چیست؟ در باره نفس الامر در منابع اسلامی کاربردهای مختلفی بیان شده است که از این قرار است:

دیدگاه اول

خواجه نصیر الدین طوسی، نفس الامر را به عقل مفارق تفسیر کرده اند، به این معنا که اگر صورت های ذهنی با صورت های علمی در عقل مفارق مطابقت داشته باشد، حقیقت و صدق و اگر مطابقت نداشته باشد، خطا و کذب خواهد بود. این مطلب را علامه حلی در کتاب «نهایه المرام فی علم الکلام» از مرحوم خواجه نقل کرده است.

این تفسیر صحیح نمی باشد و مرحوم علامه نیز دو اشکال بر آن وارد دانسته اند: اول اینکه از نظر فلاسفه علم عقل مفارق مربوط به کلیات است نه جزئیات. جزئیات عالم طبیعت در نفوس یا عالم مثال است. مثلا این قضیه که «زید انسان است» یک ادراک جزئی است و نمی توان برای فهم صدق و کذب آن، با عقل مفارق آن را مقایسه کرد. اشکال دوم این است که این تعریف شامل صورت های علمی موجود در عقل مفارق نمی شود (بنابر این مبنا که برای عقول مفارق صور علمی قائل باشیم). علامه حلی می فرماید: «لا تکون شامله للقضایا الجزئیه کقولنا زید انسان. اذ لا یجوز ارتسام الجزئیات فی العقول المفارقه عند الحکماء» و درباره اشکال دوم گفته اند: «لاتکون شامله لنفس تلک الصور اذ صدقها ایضا بمطابقتها لنفس الامر».[[1]](#footnote-1) این اشکال را علامه طباطبایی نیز بیان کرده اند.[[2]](#footnote-2)

دیدگاه دوم

در کتاب «التعریفات» سید شریف جرجانی درباره نفس الامر گفته است: «نفس الامر عباره عن العلم الذاتی الحاوی لصور الاشیاء کلها، کلیاتها و جزئیاتها و صغیرها و کبیرها، جمله و تفصیلا عینیه کانت او علمیه»[[3]](#footnote-3): نفس الامر عبارت است از علم ذاتی که مشتمل است بر صور همه اشیاء اعم از کلیات و جزئیات، کوچک و بزرگ، کلی و تفصیلی. این تعریف، بر علم ذاتی خداوند به اشیاء منطبق است.

دو اشکالی که بر نظریه اول وارد شده بر این کاربرد وارد نمی شود، اما این مطلب مطرح می شود که در این کاربرد ابتدا باید به وجود خداوند و اینکه او علم ذاتی به همه اشیاء دارد اعتقاد داشته باشیم. اکنون این سوال مطرح می شود که مساله حقیقت و نفس الامر به این معنا در مورد گزاره هایی که برای اثبات وجود خداوند و علم ذاتی او استفاده می شود چگونه خواهد بود؟

دیدگاه سوم

علامه حلی در تفسیر دیگری نفس الامر را به متعلق قضایا تعریف کرده و گفته اند: این تعریف هم شامل قضایایی می شود که متعلق آنها ذهن است و هم شامل قضایایی می شود که متعلق آنها عالم خارج است، و هم شامل قضایایی می شود که متعلق آنها نه در ذهن و نه در خارج است مانند اینکه می گوییم شریک الباری ممتنع الوجود است، و یا می گوییم فردا خورشید از مغرب طلوع نخواهد کرد.

مقصود از متعلق حکم نیز، حال الشی فی نفسه است. اگر موضوع و محمول قضیه هر دو در خارج باشند، شرط علم بودن چنین حکمی آن است که وصف و موصوف هر دو در خارج باشد. مانند گرمی آتش . و اگر حکم ذهنی به سلب چیزی از چیزی در خارج از ذهن باشد مثلا خورشید از مغرب طلوع نخواهد کرد، شرط درست بودن آن این است که مسلوب عنه و حکم عالم خارج دارای ثبوت باشد. طبق این کاربرد نفس الامر اعم از واقعیت است.[[4]](#footnote-4)

در نقد این دیدگاه گفته می شود اگر چه احکام سلبی و امتناعی (شریک الباری ممتنع الوجود است و اینکه فردا خورشید از مغرب طلوع نخواهد کرد) واقعیت خارجی ندارد، اما ناظر به عالم خارج است و لذا قضیه خارجیه به شمار می آیند. قضیه ذهنی آن است که حکم آن ناظر به وجود ذهنی موضوع باشد، مانند این قضیه که «انسان نوع است». در مقابل قضیه خارجی به قضیه ای گفته می شود که حکم در آن ناظر به وجود خارجی موضوع باشد اعم از اینکه واجب الوجود باشد یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود. مانند این حکم که که اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین محال است. این حکام ناظر به وجود خارجی است نه مصداق ذهنی، زیرا مصداق ذهنی آن، مصداق علمی آن نیست.

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که سخن مرحوم سبزواری و مرحوم مظفر که قضایایی مانند «کل اجتماع نقیضین مغایر لاجتماع مثلین» و قضیه «کل جبل یاقوت»، را به عنوان دو قضیه ذهنی دانسته اند[[5]](#footnote-5) نادرست است. همچنین کلام ملا عبدالله یزدی که قضیه شریک الباری ممتنع را به عنوان مثالی برای قضیه ذهنی نام برده[[6]](#footnote-6) درست نیست. اینها قضایای خارجیه هستند زیرا حکم آن ها مربوط به قضیه خارجی بوده است.

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده بیان خواهد شد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهایه المرام، ج2، ص 236 [↑](#footnote-ref-1)
2. بدایه الحکمه، علامه طباطبایی، مرحله اول، فصل هشتم ؛ نهایه الحکمه، مرحله اول، فصل دوم [↑](#footnote-ref-2)
3. التعریفات، جرجانی، ص 169 [↑](#footnote-ref-3)
4. نهایه المرام، علامه حلی، ج2، ص 235- 236 [↑](#footnote-ref-4)
5. شرح منظومه، بحث منطق، فی بعض احکام، القضایا ؛ المنطق، مرحوم مظفر، ج3، تقسییمات الحملیه [↑](#footnote-ref-5)
6. الحاشیه، ملاعبدالله یزدی، ص 73 [↑](#footnote-ref-6)